

شجره نامه دو مرحله ای خود محمد از شخص او تا ابراهیم و از ابراهیم تا آدم ابوالبشر بود که مانند شجره نامه عیسی در انجیل های متی و لوقا بصورت قهقرائی یعنی از محمد به جانب گذشته تنظیم شده است. بخش اول این نسب نامه شامل اسامی پدران محمد تا عدنان است که دو شاخه گی عربهای مرکزی و شمالی جزیره العرب با عربهای جنوبی آن از جدایی او و قحطان آغاز میشود. و در بخش دوم، این سلسله النسب از عدنان به اسماعیل پسر ارشد ابراهیم و سپس از ابراهیم طبق متون توراتی به آدم ابوالبشر میرسد (تورات، سفر پیدایش، باب دهم، ۲۱-۳۰ و باب بیست و پنجم، ۱-۴؛ تواریخ ایسام، باب اول، ۱-۱۱). این شجره نامه آشکارا طوری تنظیم شده است که وعده خداوند به ابراهیم در تورات که: «از اسماعیل پسر کنیز تو هاجر نیز امتی کثیر بوجود آورم، زیرا که او هم از نسل تو است» (سفر پیدایش، باب بیست و یکم، ۱۳) تحقق یافته باشد، در صورتیکه طبق احادیثی متواتر، خود محمد در موارد مختلفی که در باره سلسله النسب او از وی سنوال میشد، وقتی که این زنجیره به عدنان میرسید درنگ میکرد و میگفت: نسب شناسان دروغ میگویند» و از عدنان فراتر نمیرفت^۱. شاید تذکر این نکته نیز لازم باشد که دو شجره نامه انجیلهای متی و لوقا که در این مسورد سرمشق ابن اسحاق قرار گرفته اند و هدف اصلی هر دوی آنها رسانیدن نسب عیسی به داود است، خودشان مطلقاً با یکدیگر نمیخوانند، و تازه هر دوی آنها در این زنجیره به یوسف شوهر مریم میرسند که انجیل و قرآن هیچکدام او را پدر عیسی ندانسته اند^۲.

در مورد روایات مربوط به تولد محمد و به دوران نوجوانی و جوانی او، و در مورد بازگویی مجموعه ای از سخنانی که از صحابه پیامبر یا از مریدان آنها یا مریدان مریدانشان نقل میشد تقریباً همیشه به همین ترتیب عمل شده است، و در همه آنها نقش یهودیان و

۱ - دائرة المعارف مصاحب، ج ۲، بخش ۲، ص ۱۷۰۱.

۲ - Encyclopédie de Pléiade : Histoire des religions, t. 2, p. 1317

مسیحیان نومسلمان از قبیل کعب الاخبار و وهب بن منبه را به روشنی میتوان یافت که براساس همان سنت میدراشی عمل میکردند که قبلاً در ساختن روایات جعلی تلمود مورد عمل قرار گرفته بود. این گرده برداری چنان زیاد بود که اساساً مجموعه ای بنام «اسرائیلیات» بوجود آمد که شامل حکایات و روایاتی برمبنای احادیث و روایات توراتی بود، همچنانکه بموازات آن مجموعه ای بنام یمنیات نیز ترتیب یافت که این بار توسط یهودیان یمن تدیون شده بود. اینها یهودیانی بودند که در قرن اول میلادی در دوران سرکوبگری یهودیان در اورشلیم در سالهای امپراتوری هادریانوس، از سرزمین خود رانده شده و به یمن رفته بودند و بعد از تصرف یمن توسط ایران همچنان در آنجا ماندند و از قشرهای مهم جامعه یمنی محسوب میشدند.

اسطوره های مربوط به تولد محمد، از قبیل اینکه در مدینه آوازه درافتاده بود که بزودی پیامبری بنام محمد تولد خواهد یافت، رونوشتی از اسطوره تولد موسی در بنی اسرائیل است که به گفته تورات فرعون مصر را به وحشت افکنده بود (و خود آن از داستان سارگون پادشاه بابل در هزار سال پیش از آن گرفته شده بود)، یا داستان پیشگویی تولد نجات بخشی بنام عیسی توسط مجوسانی که به راهنمایی ستاره ای در طویلہ بیت اللحم به بالین عیسی نوزاد رفته و با این پیشگویی هرودیوس پادشاه یهود را به هراس افکنده بودند. بازتاب دیگری از این اسطوره ها را در روایات مربوط به شکافته شدن شکم محمد در گوشه ای از خانه کعبه در هنگام خواب وی توسط سه فرشته و پاک کردن آن از شرک جاهلیت و سپس پرکردنش از ایمان و علم میتوان یافت که مدتها پیش از آن در کتاب های حزقیال و عزرای تورات آمده بود، همچنانکه سابقه «الله اکبر» گفتن محمد را در هنگام تولد، در نیایشی میتوان یافت که به روایت انجیل، یحیی پیغمبر بمحض تولد خود خطاب به خداوند آغاز کرده بود (لوقا، باب اول، ۶۴). همه این اسطوره سازی ها در شرایطی انجام میگرفت که در خود قرآن بارها، و هر بار به صراحت، بر این تأکید نهاده شده بود که محمد تا پیش از آنکه به پیامبری خوانده شده باشد، نه خودش مطلقاً

از رسالت خویش خبری داشته است و نه اصولاً صحبتی از خدای یگانه ای در میان بوده است تا «الله اکبر» گفتن او مجوزی داشته باشد.

سلسله این روایات جعلی، با حدیثهایی آغاز میشود که ببارداری آمنه مادر پیامبر در ارتباط است. روایت ابن هشام که بعداً در سایر تواریخ اسلامی نیز نقل شده در این مورد چنین است:

«از هنگامیکه آمنه بار برداشت، برروز علائم معجزآسا در ارتباط با فرزندش آغاز شد. اولین این علایم این بود که حتی پیش از آنکه خود او به بارداری خویش پی برده باشد، صدایی در خواب بدو گفت: «آمنه، تو بزودی پسری خواهی آورد که پیامبر عرب خواهد شد». و چندی بعد از آن بار دیگر همین صدا را شنید که این بار بدو میگفت: «به پروردگار یکتا روی آور و از شر حسودان و بدخواهان بدو پناه جوی». و باز چندی بعد، همین صدا را برای بار سوم شنید که بدو فرمان میداد تا نوزادش را احمد نام گذارد، زیرا او همان احمد خواهد بود که عیسی بن مریم وعده آمدنش را به جانشینی خود داده بود».

به روایت راویان شیعه، عبدالمطلب در خواب دید که درختی از

۱ - تقریباً همه مفسران غربی، این اشاره سوره صف (آیه ششم) قرآن و احادیث فراوانی را که در ارتباط با آن در تواریخ و تفسیرهای اسلامی روایت شده اند در این باره که عیسی از آمدن پیامبر دیگری بنام احمد خبر داده است، مربوط به اشتباهی میدانند که در ترجمه یک کلمه یونانی در انجیل یوحنا روی داده است. در این انجیل (باب چهاردهم، بندهای ۱۶ و ۱۷) از زبان عیسی گفته شده است که وی از پدر آسمانی خود خواهد خواست تا بعد از او یاور دیگری برایشان بفرستد که بصورت روح حقیقت در کنارشان باشد. این کلمه «یاور» که در یونانی صورت *paraklêtos* دارد، در ترجمه ای که یک عرب مسیحی آشنا با زبان یونانی از آن کرده با اندکی تغییر *periklutos* خوانده شده که معنی «ستوده» را دارد، و در زبان عربی میتواند مرادف «احمد» تلقی شود، بهمان صورتی که مورد استناد قرآن واقع شده است.

در تفسیر ابوالفتوح رازی (مفاتیح الغیب) بعداً این کلمه بصورت عربی شده فارقلیط درآمده که با همین صورت نیز ملاک نقل و عمل دیگر مفسران مسلمان قرآن قرار گرفته است. در این باره بخصوص تحقیق Pautz دانشمند آلمانی در کتاب *Muhammeds Lehre von der Offenbarung* جالب است.

پشت سر او سر برآورده و شاخه های آن به شرق و غرب گسترده شده است، و از همانزمان دریافت که نوه نوجوان او مقامی بسیار بلند خواهد یافت^۱. و روایتی دیگری نیز بدنبال آن نقل شد که در شب تولد محمد نوری هفتاد برابر روشن تر از خورشید بر سراسر آسمان عربستان تابید^۲.

در همین زمینه، سیره ابن هشام از حسان بن ثابت، شاعر معاصر محمد که بعداً شاعر اسلام نام گرفت شعری را نقل میکند که در آن گفته شده است: هفت ساله بودم که روزی در کوچه های مدینه از یک یهودی مورد احترام همکیشانم شنیدم که با صدای بلند همه یهودان را دعوت میکرد تا بیایند و خبر مهمی را از دهان او بشنوند. و چون همه جمع آمدند، بدانان گفت: آگاه باشید که دیشب ستاره احمد به نشان تولد او در آسمان مکه طلوع کرد^۳.

با اینهمه جالبترین و در عین حال عجیب ترین روایات در ارتباط با تولد محمد، روایتهایی است که با بازتاب تولد نوزاد مکه در کاخ تیسفون و خاموش شدن آتشکده آذرگشسب در ارتباط است، و نمونه ای از آنها را در روایت تاریخ طبری با عنوان «سخن از تولد رسول خدا» چنین میتوان یافت:

«از هانی مخزومی روایت کرده اند ... و او یکصد و پنجاه سال زیسته بود ... که به شب تولد پیمبر خدا ایوان کسری بلرزید و ۱۴ کنگره آن بیفتاد، و آتش پارسیان خاموشی گرفت و هزار سال بود که خاموشی ندیده بود، و دریاچه ساوه فرو رفت و موبد موبدان به خواب دید که شتری درشت اندام که اسبان تازی را پدک میکشید از دجله گذشت و در دیار پارسیان پراکنده شد^۴. بعداً به این داستان افزوده شد که: «در دل زمین زلزله افتاد. سینه دریا به جوشش در آمد. دشتها تکان خوردند. کوهها بخود لرزیدند. طاق مداین شکاف برداشت، و

۱ - نقل از کتاب Tor Andrae: «محمد، زندگی و آیین او»، ص ۳۲.

۲ - همانجا، ص ۳۳.

۳ - سیره ابن هشام، چاپ قاهره، ج ۱، ص ۸۷.

۴ - تاریخ طبری، ج ۲، ص ۷۱۷.

تخت کسری درهم شکست. آتشکده فارس خاموش شد و بت‌هایی که در خانه کعبه از سقف و دیوارها آویخته بودند از آویزه‌های خود فرو ریختند. شعله‌های جاویدان آذرگشسب ناگهانی فرو مردند و شکست سلطنت ساسانیان با بانک مهیبی در سراسر ایران طنین انداخت»^۱.

در طول قرون پیاپی، این افسانه بصورتی پیگیر برای ایرانیان تکرار شد بی آنکه اجازه تردیدی در باره آن یا حتی امکان پرسشی در مورد آن، به کسی داده شود. حتی در دوران خود ما، در آخرین سالهای قرن بیستم، منورالفکری در مقام وزیر ارشاد جمهوری اسلامی با تفاخر بسیار نوشت که: «در هنگام میلاد پیامبر اسلام ۱۴ کنگره کاخ مداین فروریخت، و در برابر انقلاب اسلامی کاخ شاهنشاهی از بن برافتاد؛ و امام خمینی در اشاره بدین واقعه این جمله عبرت‌آموز را در میلاد پیامبر (ص) عنوان فرمودند که آیا آن فرو ریختن ۱۴ کنگره اشاره‌ای به فروریختن نظام پادشاهی در قرن چهاردهم ندارد؟»^۲

۱۳۰۰ سال است به هیچ ذیشعوری در جهان درسته اسلامی اجازه این پرسش داده نشده است که به گفته علی دشتی «میان تولد نوزادی در مکه و خاموش شدن آتشکده‌ای در ایران چه رابطه علیتی میتواند وجود داشته باشد؟ و پادشاه ایران یا پیشوایان زرتشتی چگونه میتوانند اند ترک برداشتن طاق کسری و خاموش شدن آتش آتشکده را علامت تولد طفلی بدانند که ۴۰ سال پس از آن به دعوت اسلام برمیخیزد؟»^۳ و البته اجازه این پرسش دیگر نیز به فضولانی دیگر داده نشده است که اگر در هنگام تولد محمد، تنها و تنها خداوند میتواند است واقف باشد که این کودک چهل سال بعد از آن از جانب او به پیامبری مبعوث خواهد شد، چنین قدرت‌نمایی در موقع ولادت او برای چه کسانی غیر از خودش میتواند صورت گرفته باشد و چه هشداری را میتواند همراه آورده باشد؟

۱ - معصوم اول، محمد، نوشته جواد فاضل بر مبنای ۱۴ کتاب فقه و حدیث جهان تشیع، ص ۴۷.

۲ - عطاء الله مهاجرانی، نقل از اطلاعات روزانه، چاپ لندن، ۲۳ بهمن ۱۳۷۸.

۳ - علی دشتی در ۲۳ سال، ص ۱۶ و ۱۷.

بدنبال فروریزی کنگره های کاخ کسری و خاموشی آتشکده پارسیان، سیره های اسلامی از معجزات دیگری نیز خبر دادند که این بار توسط خود کودک نوزاد انجام گرفته بود:

«همینکه محمد از مادر متولد شد گفت الله اکبر کبیراً. در ماه اول بر زمین میسرید، در ماه دوم می ایستاد، در ماه سوم راه میرفت، در ماه چهارم میدوید. و چون به ماه نهم رسید تیر میانداخت»^۱.

و از قول آمنه بنت وهب، مادر محمد، نقل شد که: «موقع وضع حمل صدای چند زن را شنیدم که بر بالینم نشسته اند و با هم صحبت میکنند. از صدای دلپذیرشان آنقدر خوشم آمد که درد زایمان را فراموش کردم. گمان بردم از سیدات قریش و خوانین مکه هستند، و حیرتم این بود که چگونه بی خبر به اطاق من آمده اند و آنکس که از حال من خبرشان کرده است کیست؟ پرسیدم: فدایتسان شوم، از کجا آمده اید و چه کسانی؟ زنی که در جانب راست من نشسته بود گفت: من مریم مادر مسیح و دختر عمرانم، و دومی گفت: من آسیه همسر خداپرست فرعونم. دو زن دیگر نیز دو فرشته بهشتی بودند که به خانه من آمده بودند»^۲.

و در باره نحوه شیر خوردن محمد، در «کافی» معتبرترین کتاب حدیث شیعه روایت شد که:

«چون پیغمبر صلی اله علیه و آله متولد شد، چند روز بی شیر بود. ابوطالب آن حضرت را به سینه خود افکند و خدا در سینه او شیر جاری ساخت و تا چند روز پیغمبر از آن شیر میخورد تا آنگاه که ابوطالب حلیمه سعدیه را پیدا کرد و پیغمبر را برای شیر خوردن بسو داد»^۳.

مطلب مربوط به تکبیر گفتن نوزاد چنانکه گفته شد از انجیل لوقا گرفته شده است که به روایت آن یحیی تعمید دهنده، Saint Jean

۱ - ابن سعد در «طبقات الکبیر»، ج ۱، ص ۱۴۰.

۲ - معصوم اول، نوشته جواد فاضل، ص ۳۹.

۳ - ابوجعفر کلینی در «اصول کافی» کتاب الحجّه، باب مولدالنبی.

Baptiste در هنگام زاده شدن زبان به ستایش خداوند گشود، و بعد از واقدی، این روایت از جانب راویان شیعه در مورد یکایک ائمه جهان تشیع نیز مورد اقتباس قرار گرفت. به تذکر دشتی در کتاب ۲۳ سال، کتاب «نقطه الکاف» فرقه بابی معجزه مشابهی را به سید علی محمد باب بنیانگذار این فرقه نسبت میدهد که بموجب آن وی هنگام تولد بلافاصله به سخن درآمد و گفته بود: «الملك لله». عربی حرف زدن مریم یهودی و آسیه مصری با آمنه عرب تلفیقی از قرآن و انجیل و روایات مدراسی یهود است که در آنزمان در نزد یهودیان عربستان شناخته شده بود. از این آسیه نه در خود قرآن نام برده شده است، نه در تورات، و معلوم هم نیست که در وقتی که حتی خود یهودیان در مصر خدایی بنام یهوه را از یاد برده بودند و یهوه نیز به نوشته تورات در سفر خروج بهمین سان آنها را فراموش کرده بود، چگونه ملکه مصری فرعون همچنان بنده پر و پا قرص این یهوه باقی مانده بود.

و در باره شیر خوردن محمد از پستان ابوطالب میتوان پرسید که آیا معقولتر نیست که راویان بزرگوار بجای اینکه خداوند را به رویاندن پستان در سینه شیخ ریش و پشم دار محترمی از زعمای قریش واداشته باشند، معجزه آسانتری را از قبیل فرستادن شیر از آسمان توسط فرشته ای برای این منظور در نظر گرفته باشند یا اصلاً این نوزاد را با لطف خاص الهی از شیر خوردن بی نیاز دانسته باشند؟ وقتی که ابوطالب مرد، محمد چند روز در خانه او عزلت گزید تا برای آمرزش او دعا کند، زیرا که وی هنگام مرگ بعثت اینکه هنوز اسلام نیامده بود مسلمان نمرده بود. ولی در پایان چند روز جبرئیل بر او نازل شد و آیه صد و پانزدهم از سوره توبه را برایش آورد که: «به پیامبر و به مؤمنان (مسلمانان) روا نیست که برای آنها بیکه با شرک به خداوند مرده اند از خدا طلب آمرزش کنند، و لستو آنکه اینان اقبایشان باشند، در حالیکه میدانند که این کسان اصحاب دوزخند»^۱. نامگذاری محمد به نوبه خود روایتهایی جالب بهمراه آورده

است، از این قبیل که: «در هفتمین روز ولادت نوزاد آسمانی، عبدالمطلب اعیان و سادات قریش را به ولیمه ای دعوت کرد و در آنجا نواده اش را محمد نامید. حاضران حیرت زده از وی پرسیدند که این چه اسمی است که تاکنون نشنیده بودیم؟ عبدالمطلب فرمود: او را محمد نامیده ام، زیرا میدانم که این پسر در آسمانها و در زمین «ستایش شده» است، و امیدوارم که حکومت دو جهان نصیب او باشد»^۱.

ولی از همین طبری، در تفسیر او بر آیه ۲۳ سوره بقره میتسوان خواند که:

«پیش از بعثت رسول اکرم، در مکه آوازه ای درافتاد که پیامبری ظهور خواهد کرد بنام محمد که شرق و غرب جهان به فرمان او درآید. و بدان روزگار چهل زن در مکه بار داشتند و هر یک از آنها که پسری میآورد اسم او را محمد میگذاشت تا مگر او همان پیامبر موعود باشد»، و مفهوم این تفسیر این است که تا اندکی پیش از بعثت محمد اصولاً از چنین مطلبی سخنی در میان نبود و تنها در آن هنگام بود که صحبت از نزدیکی ظهور پیامبری بنام «محمد» میان آمد و باعث شد که چهل زن کسه در مکه باردار بودند (و طبعاً آمارگیری دقیقی در ام القرای عصر جاهلیت از این زنان انجام گرفته بود) همگی نام محمد را برای پسر احتمالی خود برگزینند تا مگر او همان پیامبر موعودی باشد که میبایست از میان محمدهای چهل گانه از طریق قرعه برگزیده شود، آنهم در محیطی که اساساً نه با موضوع خدائی واحد آشنا بود و نه در آن اندیشه پیغمبر زائیدن به مخیله هیچ زنی خطور نمیکرد، و اگر هم قرار بود پیغمبری بنام محمد بسزودی مبعوث شود، قاعدتاً خداوند پیش از این قرعه کشی در این باره تصمیم خود را گرفته بود و به بعد از قرعه کشیدن میان نوزادان مکه موکول نکرده بود.

زنجیره روایات بعدی، حکایت از آن دارند که:

۱ - نقل در کتاب «معصوم اول»، از «جامع الصغیر»، ص ۴۰.

«اعراب بادیه نشین و قبیله بنی سعد شاهد آن بودند که دو سه سال آزرگار برکت آسمان از اراضی شان برداشته شده بود و چیزی نمانده بود یکباره گوسفندان و شترانشان از گرسنگی و تشنگی جان بدهند. نه در زمین گیاه سبزی دیده میشد که چهارپایانشان دندان بر آن بزنند و نه از آسمان بارانی فرو میریخت که در غدیرهایشان برای روزهای تشنگی ذخیره ای بماند. اما در آنروز که حلیمه سعدیه قنذاقه محمد را در آغوش کشید ابرها نابهنگام بهم پیوستند و باران خود را بر سر آل سعد فرو ریختند. زمینها با وضع عبرت انگیزی سبز شدند. پستان های گوسفندان از شیر لبریز شدند و نه تنها بنی سعد از قحط و غلا نجات یافتند بلکه عشایر آن سرزمین عموماً به رفاه و آسایش رسیدند و فقیرترین قبایل عرب در ردیف غنی ترین قبایل قرار گرفت»^۱.

و این معجزاتی که تا بدانروز هرگز در عربستان اتفاق نیفتاده بودند در طول سفرهای متعدد محمد در کاروانهای تجاری قریش همچنان ادامه یافته اند:

«قافله پوست و پشم و فلفل و محصولات یمنی که تابستان از خاک حجاز بسوی شام میرفت، در زمانی که محمد همراه این قافله سفر میکرد از این راه پیمایی تابستانی رنج و عذابی نمیدید، زیرا هر باره پاره ابری هم رنگ شیر از گوشه افق شناکنان به آسمان مکه میآمد و بر سر این کاروان چتر میکشید. کسی نمیدانست این هوای آتشفشان چرا دیگر گرم نیست و چرا لطف بهاری و نسیم بهشتی دارد. در این فصل سفر کردن بیماری دارد، آفتابزدگی دارد، مسمومیت دارد، و با هزاران رنسج و بلای دیگر هم توأم است. ولی کاروان قریش در این سفر خیال میکرد که یکباره از سرزمین شام رو به دمشق آورده، زیرا چیزی از مشقت ها و عذابهای گذشته در میان نمیدید. هیچکس مریض نمیشد، هیچکس از شدت گرما نمینالید، از همه شگفت انگیزتر شترانی که بار گران داشتند همه جا مستانه راه میرفتند، چنانکه گویی تازه از چراگاه برگشته اند»^۲.

۱ - نقل در «معصوم اول»، از اعیان الشیعه، ص ۴۱.

۲ - همانجا، ص ۴۲.

از دیدگاه صحنه آرایی، افسانه ای پسر آب و رنگ و شاعرانه است، ولی واقعیت تاریخی، آنطور که آشنایان تاریخ عربستان کهن در مورد سالهای نوجوانی محمد بررسی کرده اند، این است که این سالها درست بعکس آنچه در این افسانه آمده، از دوره های خشکسالی سختی بوده اند که جزیره العرب در فواصلی منظم دچار آن میشده است، و طبعاً در چنین سالهایی نه باران بیدریغی بر قبیله آل سعد یسا قبایل دیگر فروریخته و نه شترهای بار بر پشت مستانه خرامیده اند. فراوانی و ثروت بادآورده ای هم به هیچ احتمالی نصیب این یا آن قبیله نشده است. مدارک پراکنده ای که در باره رفت و آمد کاروانهای بازرگانی قریش به شام از آن زمان در دست است هیچکدام اشاره ای به «لطف بهاری» هوای مسیر سوزان این قافله ها و ابری که بر آن سسایه افکنده باشد ندارند و اساساً معلوم نیست که در زمانی که محمد مباشر گمنامی از جانب خدیجه در جمع ده ها مباشر دیگر این سفرها پیش نبوده، و هنوز نه خود او اطلاعی از بعثت آینده اش داشته است و نه چنین احتمالی میتواندست. برای دیگران مطرح باشد، کدام وقایع نگارانی دقیقاً این رویدادهای شگفت آور را ثبت کرده اند، و چگونه در محیط خرافاتی آنروز عربستان بروز چنین حوادث خارق العاده نه تعجبی بوجود آورده و نه حتی پرسشی را باعث شده است؟

نخستین معجزه ای که خود محمد در آن نقش اساسی دارد، در چهار سالگی او اتفاق میافتد. محمد در این هنگام در خانه دایه خودش حلیمه همسر یکی از بادیه نشینان پیرامون مکه بنام سعدبن بکر پرورش مییابد و همراه با پسر خود اینان که همسال اوست شبانی گوسفندان خانواده و گوسفندان دیگری را که به آنان سپرده شده اند میکند. و در یکی از این روزها است که هنگامیکه محمد در فاصله ای کوتاه از خیمه محل زندگی خانواده مشغول چرانیدن گله است، دو فرشته او را برمیدارند و بر زمین میخوابانند و سینه اش را میشکافند. این ماجرا موضوع حدیث معروفی قرار گرفته است که شرح آنرا در سیره ابن هشام و تاریخ طبری و تقریباً همه صحاح ها و

احادیث بعدی میتوان یافت: «... ابوذر غفاری گفت که از رسول الله پرسیدم: اول بار چگونه دانستی که پیامبر شده ای؟ گفت: ای ابوذر، من به دره مکه بودم که دو فرشته بسویم آمدند. یکی بر زمین بسود و دیگری میان زمین و آسمان. یکیشان از دیگری پرسید: این همان است؟ دیگری پاسخ گفت همان است. اولی گفت: او را با یکی وزن کن. و مرا با یکی وزن کردند که بیشتر بودم. پس گفت: او را با ده تن وزن کن. و مرا با ده تن وزن کردند و باز بیشتر بودم. آنگاه گفت: او را با صد تن وزن کن، و مرا با صد تن وزن کردند و باز بیشتر بودم. آنگاه گفت: وی را با هزار تن وزن کن، و مرا با هزار تن وزن کردند و باز هم بیشتر بودم. سپس به آن دیگری گفت: شکم او را بشکاف، و وی شکم مرا بشکافت. آنگاه گفت: دل او را بیرون آور، و وی دل مرا بیرون آورد و قطرات خون از آن بیفکند. آنگاه گفت: شکم او را بشوی و قلبش را بشوی. سپس «آرامش»^۱ را بخواست که گویی صورت گریه ای سپید داشت. و آنرا بر دل من نهاد و گفت: شکم او را بدوز، و شکم مرا بدوختند و مهر نبوت میان دو شانه ام زدند و رفتند، و گویی هنوز آنها را می بینم»^۲. و در روایتی تکمیلی، از زبان حلیمه سعیدیه دایه محمد که در سنین کودکی وی همچنان پرستارش بود، آمده است که: «شوهرم حارث داشت مادیانش را تیمار میکرد. ناگهان پسرم حمزه که همراه محمد به صحرا رفته بود، نفس زنان از راه رسید و فریاد برداشت

۱ - اصل عربی این کلمه: «سکینه» یکی از کلمات «کلیدی» دو آئین یهودی و اسلام است که عموماً به مفهومی عرفانی یا شبه عرفانی بکار رفته است و صورت عبری آن «شکینه» در موارد متعددی در تورات در جایی که یهوه در آن حضور دارد، از قبیل بوته آتشی که یهوه از درون آن با موسی سخن گفته، و در تابوت میثاق (arche) و در بالای طور سینا در رویارویی موسی با یهوه دیده میشود. در قرآن این اصطلاح دو بار در سوره توبه (آیه های ۲۶ و ۴۰) در مورد اعزام لشکری از ملانک برای کمک به مسلمانان در جنگ با مشرکین، و یکبار با همین مفهوم در سوره فتح (آیه ۱۸) و دو بار دیگر در همین سوره (آیه های ۴ و ۲۶) با مفهوم آرامش بخش قلبی مؤمنان در موارد بحرانی بکار رفته است.

۲ - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۸۵۲.

که کودک هاشمی را کشتند. شوهرم نعره زد: چه می‌گونی؟ چه کس او را کشت؟ گفت: چه میدانم؟ دو مرد سفیدپوش بغلش کردند و روی دامن سفیدشان خواباندند و سینه اش را با خنجر شکافتند. نایستادم تا حرفهای پسر تمام شود، و شیون کنان به سمت صحرا دویدم، اما در آنجا خودش را دیدم که مثل قرص ماه بر روی تپه می درخشید^۱.

افسانه، به نوشته Thor Andrae در کتاب «محمد، زندگی و کیش او» تعبیر ناشیانه ای از آیه اول سوره انشراح قرآن است که در آن خداوند به محمد می‌گوید: «آیا سینه ات را به روی وحی نگشودیم؟» و این اصطلاح مجازی از نظر کسانی از مفسران گشودن واقعی سینه او معنی شده است. در عین حال این موضوع بسا برخی از روایات تفسیرهای یهودیان بر کتابهای حزقیال و عزرای تورات ارتباط داده شده که توسط نومسلمانان یهودی در جمع احادیث معروف به «اسرائیلیات» به سیره ابن اسحاق و سیره هسای بعد از آن راه یافته است. در ادبیات جهان مسیحی و در آثار نقاشی و حجاری آن در طول قرون اشارات فراوان بدین اسطوره میتوان یافت، که یکی از معروفترین آنها اثر شاعرانه پوشکین سخنسرای قرن نوزدهم روسیه بنام «پیسامبر» است که از شاهکارهای نظم زبان روسی شناخته شده است^۲.

در روایت دیگری که طبری در همین باره از انس بن میالک نقل کرده، ماجرای شکافتن شکم پیامبر، بسا ماجرابی که بعدا در مورد لیلة المعراج محمد روایت شده درهم آمیخته و بصورت روایتی واحد درآمده است که متن آن، بر مبنای ترجمه فارسی تاریخ طبری چنین است: «چون هنگام نبوت پیامبر ما صلی الله علیه وسلم رسید، وی بسه کنار کعبه خفته بود، و رسم چنان بود که قریشیان در آنجا میخفتند و جبرئیل و میکائیل بیامدند و با هم گفتند: فرمان در باره کیست؟»

۱ - سیره ابن هشام، چاپ قاهره، ج ۱، ص ۸۷؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۸۲۷؛ H. Birkeland: The Legend of the Opening of Muhammad's Breast. Oslo, 1955

۲ - ترجمه این قطعه پوشکین توسط خود من در کتاب «برگزیده ای از شاهکارهای شعر جهان» (تهران، ۱۳۲۸) بچاپ رسیده است.

آنگاه گفتند: در باره سالار قوم است. و برفتند و از سوی قبله درآمدند. و سه فرشته بودند و پیمبر را یافتند که به خواب بود. و او را به پشت بگردانیدند و شکمش را بشکافتند، آنگاه از آب زمزم بیاوردند و داخل شکم او را از شک و شرک جاهلیت و ضلالت پاک کردند. پس از آن طشتی از طلا بیاوردند که پر از ایمان و حکمت بود، و شکم و اندرون وی را از ایمان و حکمت پر کردند. آنگاه وی را سوی آسمان اول بالا بردند و جبرئیل گفت: در بگشائید. دربانان آسمان گفتند: کیستی؟ گفت: جبرئیل. گفتند: اینکه با تو است کیست؟ گفت: محمد است. پرسیدند: احضار شده؟ گفت: آری. گفتند: پس خوش آمدید. و برای پیمبر دعا کردند. و چون در آمد، مردی تنومند و نیکومنظر دید. از جبرئیل پرسید: این کیست؟ پاسخ داد: پدرت آدم ابوالبشر است. پس از آن وی را به آسمان دوم بردند و جبرئیل گفت: بگشایید. و همان سؤال را از او کردند و در همه آسمانها سؤال و جواب همان بود. و چون پیمبر در آمد دو مرد در آنجا دید. پرسید: ای جبرئیل، اینان کیستند؟ گفت: یحیی و عیسی خاله زادگان تواند. سپس از آسمان دوم وی را به آسمان سوم بردند، و چون در آمد مردی آنجا بود. پیمبر پرسید: ای جبرئیل، این کیست؟ گفت: این برادرت یوسف است که از همه کسان جمیل تر بود، همچنانکه ماه شب چهارده از ستارگان سر است. پس وی را به آسمان چهارم بردند و در آنجا مردی بود. پیمبر پرسید: ای جبرئیل، این کیست؟ جبرئیل جواب داد: این ادریس است، و آیه «ورفعناه مکاناً علیہ» را بخواند. پس از آن وی را به آسمان پنجم برد، و مردی آنجا بود. پیمبر پرسید: ای جبرئیل، این کیست؟ پاسخ داد: هارون است. سپس وی را به آسمان ششم برد، و مردی آنجا بود. پرسید: ای جبرئیل، این کیست؟ پاسخ داد که این موسی است. پس از آن وی را به آسمان هفتم برد، و مردی آنجا بود، و پیمبر گفت: ای جبرئیل، این کیست؟ گفت: این پدرت ابراهیم است. آنگاه وی را به

۱ - احتمالاً این تنها موردی در ادبیات مذهبی و غیرمذهبی جهان است که شکم (و نه قلب یا مغز) جایگاه ایمان و حکمت دانسته شده است.

بهشت برد که در آنجا جویی بود با آبی از شیر سپیدتر و از غسل شیرین تر. و دو سوی آن خیمه های مروارید بود. پرسید: ای جبرئیل، این چیست؟ پاسخ داد: این کوثر است که پروردگارت به تو عطا کرده، و این مسکنهای تو است. و جبرئیل به دست خویش از خاک آن برگرفت که مشک بود. پس از آن به سوی سدرۃ المنتهی رفت و نزدیک خدای عز و جل رسید که به اندازه یک تیر پا نزدیکتر بود. و از نزدیکی پروردگار تبارک و تعالی اقسام در و یاقوت و زبرجد بر درخت نمودار بود. آنگاه خدای به بنده خویش وحی کرد و به او فهم و علم داد و ۵۰ نماز روزانه بر او مقرر کرد. و پیمبر در بازگشت به موسی گذشت که از او پرسید: خدا بر امت تو چه مقرر فرمود؟ پاسخ داد: ۵۰ نماز. گفت: پیش خدای خود بازگرد و برای امتت تخفیف بخواه که تاب این اندازه نماز را ندارد. پس بازگشت و ده نماز از وی برداشته شد. باز موسی گفت بازگرد و تخفیف بگیر. و چنان کرد تا سرانجام ۵ نماز باقی ماند. و باز موسی گفت: بازگرد و تخفیف بگیر، اما پیمبر گفت: دیگر بازنگردم. که خدای عز و جل بدو فرموده بود: سخن من بازنگردد و قضای من تغییر نپذیرد»^۱.

معجزه مهم بعدی، مربوط به سفر محمد در دوازده سالگی با عموی خود ابوطالب به شام در یک کاروان تجارتنی است که ابوطالب کاروانسالار آن بود. شرح این ماجرا در طبقات ابن سعد و بدنبال آن در تاریخ طبری چنین آمده است:

«... و چون کاروان ابوطالب به بصرای شام رسید، راهبی بحیرا نام آنجا در صومعه ای بود که مردی نصرانی میبود و پیوسته در صومعه راهبی میبود که همگی علم خویش را از کتابی به میراث میبردند. و چون کاروان به نزدیک صومعه بحیرا فرود آمد وی طعام بسیار برای آنها بساخت از آنرو که در صومعه خویش دیده بود که ابری بر کاروان سایه افکنده بود، و همه کاروانیان را به طعام دعوت کرد، و چون پیمبر خدا را بدید در او خیره شد و در او به چیزها نگریست که

۱ - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۸۵۴ تا ۸۵۷.

صفت آنها در کتب دیده بود، و چون قوم از طعام فراغت یافتند و پراکنده شدند بحیرا از پیمبر چیزهایی از احوال خواب و بیداری وی پرسید و پاسخ گرفت که همه را موافق صفاتی یسافت که در کتاب خوانده بود. آنگاه پشت وی را نگریست و خاتم نبوت را میان دو بازوی او دید. پس از آن بحیرا به ابوطالب گفت: این پسر را با تو چه نسبت است؟ گفت: پسر من است. بحیرا گفت: نه! پسر تو نیست، زیرا پدر این پسر نباید زنده باشد. ابوطالب گفت: راست گفتی، او برادرزاده من است. پرسید: پدرش چه شده؟ ابوطالب گفت: وقتی که مادش باردار بود پدرش بمرد. بحیرا گفت: درست گفتی. او را به دیار خویش ببر و از یهودان بر او بیمناک باش که بخدا اگر او را ببینند و آنچه من از او دانستم بدانند به او آسیب رسانند، که سرنوشتی بزرگ دارد. زودتر او را به دیار خویش ببر. و ابوطالب او را با شتاب به مکه بازگردانید. هشام بن محمد گوید که وقتی ابوطالب پیمبر را سوی بصرای شام برد او هفت سال داشت»^۱.

جبرئیل روز دوشنبه فرمان رسالت را برای پیامبر میآورد و وضو و نماز را بدو میآموزد. ولی محمد مطمئن نیست که این کار کار جبرئیل است و کار شیطان نیست، و این تردید خویش را با همسرش خدیجه در میان میگذارد. نحوه آزمایش خدیجه برای کشف حقیقت، نحوه جالبی است که آنها در تاریخ طبری چنین میتواند خواند:

«از هشام بن محمد روایت است که جبرئیل اول بار به شب شنبه و شب یکشنبه پیش پیامبر آمد. آنگاه رسالت خدای را به روز دوشنبه آورد و وضو و نماز را به او آموخت و «اقراء باسم ربک الذی خلق» را همانروز به وی تعلیم داد. و گویند که خدیجه به وی گفت: ای پسر عم، توانی که وقتی جبرئیل آید با من بگویی؟ گفت آری. و چون جبرئیل پیامد پیمبر به خدیجه گفت: اینک جبرئیل آمد. خدیجه گفت: برخیز و بر ران چپ من بنشین. و پیمبر برخاست و بر ران خدیجه نشست. و

۱ - طبقات ابن سعد، چاپ قاهره، ج ۱، ص ۹۹، تاریخ طبری، ترجمه فارسی، ج ۳، ص ۸۲۹ و ۹۳۰.

خدیجه گفت: او را می بینی؟ پیمبر گفت: آری. خدیجه گفت: بیا و بر ران راست من بنشین. و پیمبر بر آنجا نشست. خدیجه گفت: او را می بینی؟ پیمبر گفت: آری. خدیجه گفت: بیا و در بغلم بنشین. و پیمبر چنان کرد. خدیجه گفت: او را می بینی؟ پیمبر گفت: آری. خدیجه گفت: ای پسر عم، خوشدل باش که بخدا این فرشته است و شیطان نیست. و این حدیث را از فاطمه دختر حسین علیهاالسلام روایت کرده اند.^۱

با اعلام بعثت محمد، فصل تازه ای در دفتر راویان بزرگوار احادیث و سیره نویسان زندگانی وی در توصیف معجزات محیرالعقول او گشوده میشود که دیگر پایان نمیپذیرد. به نوشته همه مفسران و مورخان مسلمان این بعثت در ۴۰ سالگی محمد صورت گرفته است، ولی چنانکه محقق سوئدی Tor Andrae در کتاب «محمد، زندگی و آیین او» متذکر شده این تعیین رقم تنها متکی به تعبیری است که از آیه شانزدهم سوره یس در قرآن بعمل آمده است که در آن از جانب خداوند به محمد گفته شده است: «به آنان بگو که اگر خداوند خواسته بود من سخنی از ابلاغ رسالت خود با شما نمیگفتم، همانطور که عمری میان شما زیستم و چنین چیزی را نگفتم» و چون در عرف رایج عرب «یک عمر» معنی ۴۰ سال را میداد، نتیجه گرفتند که محمد در چهل سالگی مبعوث شده است. ولی در همین زمینه، H. Lammens اسلام شناس برجسته بلژیکی در مقاله ای تحقیقی در *Journal Asiatique* (دوره هفدهم، سال ۱۹۱۱، شماره ۲۲۲) توضیح میدهد که این اشاره در قرآن در واقع فقط مفهوم «مدت زیادی» را دارد، و آنچه میتواند مفسران را به اشتباه کشانده باشد این است که در کتابهای عهد عتیق و عهد جدید (تورات و انجیل) چندین بار به همین رقم ۴۰ بصورت یک عمر اشاره شده است. با اینهمه عجیب بنظر میرسد که موضوعی بدین اهمیت تنها به تعبیری بدین اندازه سست بنیاد نهاده شده باشد.

آنچه در این مورد شگفت آورتر است، انتساب همه این معجزات به کسی است که خودش مطلقاً ادعای معجزه آوردن نداشت و بر این امر بارها در قرآن به صراحت تأکید نهاده شده بود: «میپرسند چرا بر محمد معجزه ای از جانب خداوند نازل نمیشود؟ بگو که علم غیب تنها از آن خداوند است» (یونس، ۲۰)؛ «کافران گویند چرا خداوند بر محمد معجزه ای نفرستاد؟ بدانان بگو که وظیفه تو تنها ارشاد مردمان و هشیاری دادن بدیشان است» (رعد، ۷)؛ «و گویند که ما به تو ایمان نیاوریم مگر اینکه چشمه آبی را از زمین برآوری، یا باغستانی از نخل و تاک برای خود بیاوری که در آن جویها روان باشد، یا قطعه ای از آسمان را بر ما فرود آوری، یا خداو فرشتگانش را به ما نشان دهی، یا اینکه خود به آسمان بر شوی، و این دعوی را نیز وقتی از تو میپذیریم که از آسمان نامه ای بر صدق گفتارت همراه آوری تا ما آنرا بخوانیم. بدانان بگو: مگر من جز بشری هستم که به رسالتی فرستاده شده ام؟» (اسرا، ۹۰-۹۳)؛ «گویند این چگونه پیامبری است که هم غذا میخورد و هم در کسوی و بازار راه میرود؟ اگر راست میگوید چرا فرشته ای همراه خود نمیآورد تا گفته هایش را گواهی دهد، یا گنجی از آسمان برایش فرستاده نمیشود تا برای امرار معاش نیازی به رفتن به بازار نداشته باشد؟ و اگر چنین نیست، پس او یا جن زده است و یا روح خبیثی در وی حلول کرده است» (فرقان، ۷ و ۸)؛ «مشرکان سوگند یاد میکنند که اگر معجزه ای از تو ظاهر شود آنان ایمان خواهند آورد. بدانان بگو که آیات نزد خداوندند، هر چند که اگر هم آیاتی ظاهر شود باز اینها ایمان نمیآورند و چه بهتر که در گمراهی خودشان باقی بمانند» (انعام، ۱۰۹ و ۱۱۰).

همه اینها آیاتی روشنند که ابهام و ایمانی در آنها وجود ندارد. منتها مشکل کارگردانان شرع را حل نمیکنند، زیرا برای آنان پیامبری مورد نیاز است که از همه پیشینیانش معجزات بیشتری داشته باشد تا آنها نیز از کارگردانان رقیب سر و گردنی چند بالاتر داشته باشند. بدین جهت سلسله معجزات این پیامبر در روایات راویان بزرگسوار حتی از روزهای پیش از بعثت او با روایتی در سیره ابن اسحاق آغاز میشود

که «از همان روزهای پیش از بعثت هرگاه آن حضرت برای قضای حاجت از مکه دور میشد بر سنگی و درختی نمیگذشت که از آنها صدا برنمیخاست که: السلام علیک یا رسول الله. و چون پیغمبر به اطراف خود نگاه میکرد کسی را نمیدید و غیر از سنگ و درخت چیزی پیرامونش نبود».

قاضی عیاض اندلسی، محدث و فقیه و عالم علم الانساب در کتاب «الشفاء بتعریف حقوق المصطفی» در همین باره با تفصیل بیشتری توضیح میدهد که هر هنگام که محمد برای قضای حاجت به بیرون مکه میرفت سنگها و درختان پیرامون او حصار میساختند تا او در حین قضای حاجت از انظار پنهان بماند. و از آنچه باید در باره آن حضرت صلی الله علیه و آله بدانی، آنکه بسول و غایب او پاک و طاهر بود، و ام ایمن خدمتکار آن حضرت روزی از بول وی به نیت شفا یافتن نوشید، حضرت صلی الله علیه به او فرمود: دانسته باش که تا زنده باشی دچار درد شکم نخواهی شد^۱.

حتی برای فقهای قدر اول عالم اسلام چون شیخ مفید با عنسوان «ابن المعلم» که گفته میشد امام زمان شخصاً سه نامه خطساب بسدو نوشته و وی را مورد تقدیر قرار داده است، اشکالی دیده نشد که با نادیده گرفتن آشکار آیات قرآنی، در کتاب اساسی خود «الکنت الاعتقادیه» با ارائه ادله متقن شرعی در باره بروز معجزات محمد بنویسد:

«اگر گوئی: دلیل تو بر پیغمبری محمد بن عبد الله چیست؟

۱ - این ویژگی بعداً در احادیث شیعه به امامان جهان تشیع نیز تعلق گرفت، چنانکه در اصول کافی از قول امام محمد باقر روایت شده است که: «همانا که امام را ده علامت است: ۱ - ختنه شده متولد شود ۲ - چون بدنیا آید کف دست را بر زمین نهد و شهادتین ادا کند ۳ - محتمل نشود ۴ - دهن دره نکند ۵ - از پشت سر ببیند ۶ - مدفوعش بوی مشک دهد ۷ - زمین مدفوع او را در خود بپوشاند و فرو برد ۸ - چون زره رسول خدا را بپوشد به قامتش رسا باشد، ولی هر کس دیگر که این زره را بپوشد بر او کوتاه یا بلند باشد ۹ - چشمش بخوابد ولی دلش به خواب نرود ۱۰ - تا زمان وفاتش حدیث ایراد کند».

گوییم: دلیلش این است که او دعوی پیغمبری کرد و معجزاتی بدستش آشکار شد. اگر گوئی: کدام معجزات بدستش آشکار شد؟ گوییم: آشکار شدن معجزه ها بر دست او بیش از آن است که شمرده شود، و از آن جمله است: شکافتن ماه، و ناله درخت خرما، و جوشیدن آب از میان انگشتان او، و مهر زدن او بر سنگ، و شکایت شتر بدو، و سلام آهو بدو، و سخن گفتن گرگ و ذراع زهر آگین با او، و سیر کردن مردم بسیاری را با خوراک انسک، و زنده کردن مرده، و غیبگوئی و مانند آنها» و بدین ترتیب وی تنسها در قرن چهارم هجری چند صد معجزه به محمد نسبت میدهد. این رقص در قرن دوازدهم در بحارالانوار ملا باقر مجلسی به بیش از یکهزار میرسد و سرانجام در قرن چهاردهم در منتهی الآمال شیخ عباس قمی سر از ۴۴۴۰ معجزه درمیآورد.

جالب است که در انتخاب میان گفتههای صریح قرآن و پیغامبر در مورد انکار بروز معجزه از جانب محمد، و ادعای ملا محمد باقر مجلسی در باره معجزات فراوان او، آیت الله العظمی روح الله خمینی ولی فقیه جمهوری اسلامی جانب شیخ المحدثین را میگیرد و در کشف الاسرار خود مینویسد: «مرحوم مجلسی در کتاب حسق الیقین تحت عنوان بیان مجملی از معجزات حضرت رسول الله نوشته است که حقتعالی هیچ پیغمبری را معجزه عطا نکرد مگر آنکه زیاده بر آنرا بر آن حضرت عطا فرمود، و معجزات آن حضرت را احصا نمیتوان کرد، چنانکه من خود زیاده از هزار معجزه او را در سایر کتب خویش آورده ام. پس وارد میشود در بیان معجزات آن حضرت بطور تفصیل، از قبیل زنده کردن مردگان و شفا دادن بیماران و این نوع زیاده از آن است که حصر توان کرد، و گمان ندارم در تمام مسلمانان و در بسیاری از ملل یهود و نصاری و دیگر طوایف کسی پیدا شود که بگوید ما و شما هیچ نشنیدیم که پیغمبر کوری را شفا داده باشد یا بیماری را خوب کرده باشد» و از بحث خود نتیجه میگیرد که هر کس که منکر

معجزه داشتن پیامبر اسلام باشد بابی یا بهائی است.

برخی از روایات چنین ادعا دارند که محمد با همه قاطعیتی که در مرحله ادعا در انکار معجزه آوری خود داشته، در مرحله عمل اشکالی نمیدیده است که درست بعکس آن را تثبیت کند. نمونه ای از آن این روایت «معتبر» طبری است که: «از ابن عباس روایت کرده اند که یکی از بنی عامر نزد پیامبر صلی اله علیه و سلم آمد و گفت: خاتم نبوت را که میان دو بازوی تو است به من بنما. پیامبر فرمود: میخواهی که آیتی به تو بنمایم؟ گفت: آری، این نخل را بخود بخوان. و آنگاه پیامبر سوی نخل نگریست و آنرا بخواند، و نخل بیامد تا در پیش او بایستاد و سلام گفت. آنگاه پیامبر به نخل گفت: بازگرد، و نخل بازگشت»^۱.

بعضی از معجزات منتسب به محمد، بیشتر از آنکه بخودی خود جالب باشند از نظر نشان دادن طرز فکر و روحیه معجزه تراشان بزرگوار جالبند، از قبیل روایت منقول از انس بن مالک که «از زمره معجزات آن حضرت صلی اله علیه و آله و سلم قدرت فوق العاده او در جماع بود، که در هر شبانه روز با هر یازده همسر خود مجامعت میفرمود و در میان صحابه مشهور بود که آن حضرت قوه مجامعت سی مرد را یکجا در خود دارد»^۲.

ولی ظاهراً همین اندازه قوت جماع نیز از نظر محدثان بزرگسوار دیگری برای پیامبر کفایت نمیکرده است، زیرا خداوند مقتضی دیده است برای تقویت باز هم بیشتر آن هریسه ای از بهشت توسط جبرئیل برای پیغمبر خود بفرستد. متن حدیثی که در این باره از امام جعفر صادق توسط علامه ملا باقر مجلسی در کتاب مستطاب حلیة المتقین نقل شده چنین است: «از حضرت صادق علیه السلام منقول است که خداوند عالم هدیه فرستاد برای رسول الله صلی اله علیه و آله هریسه ای را از هریسه های بهشت، کسه دانه اش در باغهای جنت رونیده بود و حوریان بهشت آنرا بدست خود عمل آورده بودند. پس

۱ - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۸۴۵.

۲ - علی دشتی در ۲۳ سال، ص ۱۱۳.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله آنرا تناول فرمود و قوت چهل مسرد برای مجامعت بر قوت آن حضرت افزوده شد، و این چیزی بود که خدا میدانست پیغمبرش را با آن خوشحال خواهد کرد»^۱.

نوع دیگر از معجزات منتسب به محمد، بیانگر جنبه دیگری از روحيات خود معجزه تراشانند، که نمونه ای از آن ها را این بار در اصول کافی ثقة الاسلام کلینی، معتبرترین کتاب حدیث جهان تشیع، معروف به قرآن دوم شیعه، میتوان یافت: «حضرت امام جعفر صادق روایت فرمود که چون هنگام و فسات رسول خدا (ص) در رسید آن حضرت عباس بن عبدالمطلب و علی امیرالمؤمنین (ع) را احضار فرمود و انگشتر و کلاه خود و زره و پیراهن و شمشیر ذوالفقار و عمامه و جامه بره و عصای خود و کمربندی را که جبرئیل از بهشت برایش آورده بود و نیز دو جفت نعلین عربی و دو قاطر و دو شتر و دو اسب خویش و الاغی را که نامش عفیر بود بسو بخشید... و امیرالمؤمنین علیه السلام پس از وفات رسول الله (ص) حکایت فرمود که نخستین چهارپایی که از این عده بمردهمان الاغ بود که عفیر نام داشت. و در ساعتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله درگذشت آن الاغ نیز افسارش را پاره کرد و تاخت تا در محله قبا بر سر چاه بنی خطمه رسید و خود را در آن افکند و همان چاه گور او شد. و همانوقت این الاغ از ته چاه خطاب به پیغمبر صلی الله علیه و آله به سخن در آمد و گفت: پدر و مادرم به قربانت، پدرم از پدرش، و او از پدرش، و او از جد بزرگوارش و بهمین ترتیب... شنیده بودند که او با جناب نوح پیغمبر در کشتی بوده، و آن جناب برخاسته و دست به کفلش کشیده و گفته است که: از پشت این الاغ، الاغی آید که سید پیغمبران بر آن سوار شود. خدا را شکر که مرا همان الاغ قرار داد»^۲.

با توجه به قداست مقام گوینده روایت و اعتبار بیچون و چرای راوی آن، مسلماً در صحت روایت تردیدی نمیتوان کرد. با اینهمه

۱ - حلیة المتقین، باب سوم، فصل هفتم.

۲ - اصول کافی (کتاب الحجة، باب عندالامة من رسول الله و متاعه).

احتمالاً میتوان از امام و از راوی پرسید که در حالیکه به تصریح تورات و قرآن در کشتی نوح از هر نوع حیوانی تنها یک جفت در سفینه جا داده شده بودند و همه انواع حیوانات بعدی از همین جفت ها زاده شدند، الاغهای دیگر، بغیر از آن الاغی که سید پیغمبران بر آن سوار میشدند، از نسل کدام الاغ میتوانند آمده باشند؟

امری محسوس و غیرقابل انکار، به ارزیابی کتاب ۲۳ سال، «این است که هر قدر از حیث زمان و مکان از سال یازدهم هجری و از محیط حجاز دور میشویم حجم معجزات پیامبر فزونی میگسیرد، زیرا پندارها و تخیلات بکار می افتد تا از یک نفر انسان استثنایی موجودی بیافرینند که جز در افسانه ها نظیرش را نمیتوان یافت... انسان عاقل در تب معجزه تراشی بکلی عقل خود را کنار میگذارد. با اینکه میداند که محمد چون سایر مردم گرسنه میشد و غذا میخورد و طبعاً مثل سایر مردم نیز برای قضای حاجت بیرون میرفت، ولی معجزه طلبی او به او اجازه خاموش ماندن نمیدهد، لذا مدعی میشود که هنگام قضای حاجت محمد سنگ ها و درختها از جای خود حرکت میکردند و دور وی حصار میکشیدند تا از نظر مردم پنهان باشد. و شگفت اینکه این فرض به قوه واهمه آنان راه نمییابد که بگویند او اصولاً غذا نمیخورد تا محتاج قضای حاجت نباشد، چنانکه گفتند وقتی که راه میرفت در آفتاب سایه نداشت»^۱. چیزی که شاید نیاز به تذکر داشته باشد، این است که در این مورد تنها «معجزه طلبی» ساده لوحانه عامل چنین جعلیات نبوده، بلکه سیاست حساب شده معینی در دستگاههای خلافت اسلامی این معجزه اراشیها را ایجاب نمیکرده است. جاعلین آنها نیز بسیار بیسش از ساده لوحان، مزدبگیران حرفه ای فن حدیث بوده اند.

تقریباً همه پژوهشگران غربی تاریخ اسلام، بصورتهای مختلف متذکر همین واقعیت ناخوشایند شده اند که به عنوان نمونه ای از نظرات آنان میتوانم اظهار نظر محققى را که اتفاقاً مورد احترام خاص نویسندگان جهان اسلامی است در اینجا نقل کنم:

۱ - ۲۳ سال، ص ۳۳۳ و ص ۳۳۸.

«با اینکه خود محمد میگفت که دعوی معجزه ندارد، چون سنت بر این بود که یک پیامبر میباید معجزه داشته باشد، پیروان او برایش معجزاتی قائل شدند که کازیمیرسکی، مترجم قرآن، شماری از آنها را از روی کتب احادیث و روایات معتبر اسلامی در مقدمه ترجمه خود آورده است، از قبیل: دوپاره کردن ماه با اشاره انگشت (شق القمر)، بازگرداندن خورشید بقیهرا برای اینکه علی بتواند نماز عصر خود را که بعلت اینکه پیامبر سر بر زانوی او نهاده و خوابیده بود بموقع انجام نداده بود برگزار کند؛ هر بار که پیامبر با کس دیگری در راه میرفت، هر قدر هم قد او بلندتر میبود بنظر پیامبر بلندتر میآمد و وقتی که دست در برابر صورت میگرفت از لای انگشتانش نور میبارید؛ غالباً دیده میشد که سنگ ها و درختان و گیاهان به محمد سلام میگفتند یا در برابرش خم میشدند و حیوانات چون آهو و گرگ و سوسمار و شتر با او سخن میگفتند و بزغاله بریان نیز با او حرف میزد. قدرت مطلق بر روی شیاطین داشت که از او میترسیدند و به پیامبرش عقیده داشتند. کوران متعددی را بینا کرده و بیماران بسیار را شفا داده و حتی مردگان متعددی را زنده کرده بود. یکروز که علی و خانواده اش گرسنه بودند سفره غذای آماده ای را از آسمان برای آنان نازل کرد. پیشگویی کرده بود که فرزندان دخترش فاطمه قربانی ظلم و ستم خواهند شد و بنی امیه هزار ماه سلطنت خواهند کرد و همینطور هم شد»^۱.

.....

از موارد جالب دیگر این جعل روایتها و افسانه پردازی ها، مطالبی است که در ارتباط با معراج شبانه معروف پیامبر در صورتهایی غالباً شگفت آور و گاه مضحک روایت شده است. اصل مطلب بدین آیه سوره اسراء مربوط میشود که «منزه است خداوندی که بنده خود را شبی از مسجدالحرام به مسجدالاقصی که پیرامون آنرا برکت داده ایم سیر داد تا برخی از آیات خود را بدو بنمایاند» (اسراء،

۱ - Gustave Le Bon در *Civilisation des Arabes*، ص ۴۶۵.

۱)، و نیز به نخستین آیه های سوره نجم که بموجب آنها در «افق اعلی»، در فاصله ای به نزدیکی پهنای دو کمان یا باز هم نزدیکتر، از جانب خداوند بدو وحی شد آنچه وحی شد، و باری دیگر نیز پیامبر او را در کنار درخت «سدرۃ المنتهی» دید که بهشت در کنار آن است، «به هنگامی که سدرۃ المنتهی را پوشانیده بود آنچه پوشانیده بود».

حدیثی که ۱۳۰۰ سال قبل توسط ابن هشام در باره معراج از قول عایشه همسر سوگلی محمد نقل شده این است که: «عایشه همسر پیغمبر تصریح کرد که در شب معراج پیکر رسول خدا ناپدید نشد ولیکن خداوند روح آن حضرت را سیر داد». و منطقی ترین تفسیری که در باره این آیات میتوان کرد تفسیر معروف ابن سینا است که چنین سفری فقط میتواند سفری روحانی و معنوی باشد، زیرا این تنها تعبیری است که ممکن است با عقل سلیم جور در بیاید. ولی آنچه در عمل اتفاق افتاد این تعبیر تقریباً دسته جمعی مورخان و مفسران و فقها و علمای بزرگوار دیگر بود که بموجب آن جبرئیل از آسمان حیوانی را بنام براق برای محمد همراه آورد که پیغمبر سوار بر آن سفر خود را به آسمان از مسجدالحرام یا بنا به برخی روایات از خانه ام هانی دختر ابوطالب آغاز کرد و در مدینه و طور سینا و بیت اللحم زادگاه مسیح و مسجدالاقصی پیاده شد و در آنها نماز گزارد و پس به سوی آسمان ها بالا رفت و به همراه جبرئیل از هفت آسمان و دوزخ و بهشت گذشت و در مراحل مختلف سفر با پیامبران گذشته و ملائک مقرب گفتگو کرد و در ملاء اعلی در کنار درخت سدرۃ المنتهی به کمترین فاصله از عرش خداوند رسید. و آنگاه همچنان سوار بر براق به بیت المقدس بازگشت و از آنجا به مسجدالحرام در مکه رفت، و هنگامی به خانه خویش مراجعت کرد که هنوز چکش در ورودی خانه از تکانی که در هنگام رفتن او به سفر آسمانی خود خورده بود در حال لرزش بود. این ماجرا را با همه ریزه کاریهای آن طبری، شیخ طوسی، طبرسی، زمخشری، ابن عربی، فخر رازی، ابوالفتوح، تفتازانی،

لاهیجی، سبزواری، سید قطب، ملا باقر مجلسی و بسیاری دیگر که از طرفداران پر و پا قرص این سفر جسمانی هستند، بهمین صورت نقل کرده‌اند. در کتاب بسیار معتبر «کافی» این توضیح اضافی نیز از امام محمد باقر روایت شده است که چهارپایی که جبرئیل در شب معراج برای رسول خدا آورد تا او را بر پشت خود به آسمان ببرد نامش براق بود و از قاطر کوچکتر و از الاغ بزرگتر بود. گوشهایش آویخته بود و چشمانش در سم های او جا داشت. هر گامش باندازه مساحتی بود که در برابر خود داشت و چون به کوهی میرسید دستهایش کوتاه و پاهایش بلند میشد، و چون سرازیر میشد دستهای او بلند و پاهایش کوتاه میشد. یال بلندی داشت که به جانب راستش آویخته بود، و در پشت سر خود دو بال داشت^۱.

تفسیر جلالین در همین باره، جریان این سفر آسمانی را از زبان خود پیامبر آنطور که برای فاطمه و علی حکایت کرده است چنین نقل میکند: «آن شب جبرئیل آمد و چارپایی همراهش بود از الاغ بزرگتر و از قاطر کوچکتر، سفید رنگ، سم هایش در کنار پا و مایل به خارج. بر آن سوار شدم و به بیت المقدس رفتم. افسار براق را به حلقه ای بستم که معمولاً انبیا می بستند. در مسجد الاقصی دو رکعت نماز خواندم. پس از بیرون آمدن از آنجا جبرئیل دو ظرف لبریز از شیر و شراب برایم آورد. من ظرف شیر را اختیار کردم. سپس به سوی آسمان اول پسرواز کردیم. دم در آسمان موکل پرسید: کیست؟ جبرئیل گفت: جبرئیل است. پرسید همراه تو کیست؟ گفت: محمد. پرسید: احضار شده است؟ گفت: آری: پس دربان در آسمان را باز کرد و حضرت آدم را دیدم که به استقبالم شتافت و خیرمقدم گفت. (بهمین ترتیب محمد هفت آسمان را می پیماید و در هر یک از آنها یکی از انبیا به استقبال وی میشتابد) ... در آسمان هفتم حضرت ابراهیم را دیدم که به «بیت المعمور» تکیه کرده بود که روزی ۷۰,۰۰۰ فرشته وارد آن میشوند و بیرون میآیند. پس از آن مرا به سدرۃ المنتهی برد که برگهایش مثل گوش فیل بود».

۱ - روضة من الکافی، تأویل بعضی از آیات، حدیث ۵۶۷

در ارتباط با این سفر آسمانی، از همان آغاز «ایدئولوژی»های اسلام چماقدار میدان عمل گسترده ای در اختیار خود یافتند که میتوانند با گشاده دستی بسیار از آن بهره گیری کنند، و یکی از اصولی ترین این بهره گیریها تثبیت هرچه بیشتر اصل مردسالاری در جهان اسلام بود، برای اینکه مالکیت بی قید و شرط طبقه مرد بر زن مسلمان در روشن ترین صورت خود از جانب این طبقه مورد درک و مورد قبول قرار گیرد. بدین جهت این حکم دوران مدنی قرآن که «مردان را بر زنان برتری است» بجای اینکه بر مبنای آیات دیگری از دوران مکی قرآن مورد تعدیل قرار گیرد، در جهتی درست در نقطه مقابل آن، احادیثی از این نوع را بدنبال آورد که: «حضرت امیرالمؤمنین (علی) علیه السلام در شاره بدانچه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در سفر لیلۃ المعراج در جهنم دیده و آنرا برای علی و فاطمه علیه السلام حکایت فرمودند، از قول رسول الله نقل کردند که در آنجا دیدم زنی را که از موهایش آویزان بود و مغزش میجوشید. از خازن دوزخ پرسیدم: این کیست؟ گفت: زنی است که موهایش را نامحرم دیده است. و فرمود که دیدم زنی را که از زبانش آویخته شده بود و در حلقش حمیم جهنم میریختند. پرسیدم: این کیست؟ گفت: زنی است که به شوهرش جسارت و بی ادبی کرده است. و فرمود که دیدم زنی را که دست و پایش را بسته بودند و مارها بدان می پیچیدند. پرسیدم: این کیست؟ گفت: زنی است که بدون اجازه شوهرش از خانه بیرون رفته است. و فرمود که دیدم زنی را که گوشتهای بدنش را با مقراض میچیدند و مجبورش میکردند که آنها را بخورد. پرسیدم: این کیست؟ گفت: زنی است که برای بیرون رفتن از خانه آرایش کرده است، و فرمود که دیدم زنی را که سرش چون خنزیر (خوک) و بدنش چون الاغ بود و آتش از مقعدش داخل و از حلقومش خارج میشد. پرسیدم: این کیست؟ گفت: زنی است که آوازه خوانی میکرد است»^۱.

۱ - «کتاب معراج» نوشته آیت الله دستغیب شیرازی، شیراز، ۱۳۵۹، فصل اول.

سراسر حدیث، نسخه برداری ناشیانه ای از «ارداویراف نامه» زرتشتی است که در شرح سفر خیالی مویدی بنام ارداویراز به جهان دیگر و بازگشت او به روی زمین و حکایت دیده هایش در این سفر در بهشت و جهنم، در قرن سوم هجری توسط مویدان زرتشتی نوشته شد (و بعداً خود آن سرمشق دانتته در تدوین کمندی الهی معروف او قرار گرفت)، و طبعاً حدیث پردازان مزدور دستگاه خلافت هیچ اشکال شرعی ندیده اند که در آن واحد همه مراجع مقدس خود را یکجا بعنوان ابزار کار مورد بهره گیری قرار دهند، زیرا اصل مطلب تأمین رضایت سفارش دهندگان بوده است و نه احتراز از نسبت دروغ دادن به مردگان.

در همین راستا میتوان به مجموعه ای از کلمات قصاری نیز اشاره کرد که در قرون اولیه اسلامی، با شتاب و با حجمی روزافزون در کتابهای درجه اول فقه و حدیث جهان اسلام چون صحاح سته اهل تسنن و کتب اربعه جهان تشیع از محمد آورده شد و بدنبال آن در تقریباً همه کتب فقه و حدیث قرون بعدی مورد نقل قرار گرفت، در صورتیکه تا پایان قرن اول هجری هیچ سندی در اشاره بدانها وجود نداشت و حتی در سیره های قرن دوم نیز از بسیاری از آنها نشانی نبود. مجموعه ای از این کلمات قصار در ایران خود ما در سالهای پیش از انقلاب توسط ابوالقاسم پاینده (مترجم قرآن و تاریخ طبری و آثار متعدد دیگر به فارسی) با عنوان «نهج الفصاحه» تدوین و چاپ شده است^۱ و نمونه ای از آنها، در ارتباط با همیسن موضوع «زنان» در جامعه «اسلام چماقدار» چنین است:

«در جهنم نگرستم و بیشتر اهل آنرا از زنان یافتم»؛ «زن بصورت شیطان میآید و بصورت شیطان میرود»؛ «از زنان بد به خدا پناه ببرید و از نیکانشان نیز پرهیزید»؛ «اگر زنان نبودند خداوند چنانکه شایسته او است پرستش میشد»؛ «بدترین دشمن تو همسر تو است که همخوابه تو

۱ - «نهج الفصاحه، مجموعه سخنان قصار حضرت محمد، گردآوری از کتابهای اصول اربعه، صحاح سته، الجامع الصغیر، تیسرالوصول، کنوزالحقایق، کمال النصیحة، البیان والتبیین، عقدالفرید، ربیع الابرار، اعیان الشیعه»، گرد آورنده: ابوالقاسم پاینده، چاپ تهران، ۱۳۵۷.

نیز هست»؛ «زنی که به شوهرش بگوید از تو خیری ندیدم، همه اعمال نیکش بی اثر میشود»؛ «زنی که بر خود عطر زند تا مردمان بوی آنرا بشنوند، در حساب اعمال خود زناکار است»؛ «زن از دنده ای آفریده شده است که کج است، اگر با کجی او بسازی ساخته ای، و اگر بخواهی راستش کنی او را میشکنی، و در اینصورت چاره اش طلاق است».

از دیگر دستکاریهایی که در جهت مصالح «اسلام چماقدار» صورت گرفت کوشش در دور کردن پیامبر از جمع آدمیان و نشانندش در آسمانهای هرچه دورتر بود، با این هدف که نمایندگان تام الاختیار او در روی زمین بتوانند هرچه بیشتر ریشه در آسمان داشته باشند.

در خود قرآن خطاب به محمد آمده بود که: «تا پیش از آنکه بر تو وحی فرستیم، تو نیز از زمره غافلان بودی»؛ و: «تو خود از این پیش میدانستی که کتاب چیست و ایمان چیست؟» و: «بدانان بگو که من بشری چون شما بیش نیستم». ولی حدیث سازان بزرگوار این آیات قرآنی را بدین صورت تصحیح کردند که: «امام موسی بن جعفر علیه السلام از رسول خدا روایت کرد که آن حضرت نشسته بود که فرشته ای بیست و چهار چهره بر او وارد شد. پیغمبر فرمود ای حبیب من جبرئیل، من ترا هیچگاه به این صورت ندیده بودم. فرشته گفت: من جبرئیل نیستم، ای محمد، مرا خدای عزوجل فرستاده است تا فاطمه را جفت علی گردانم. و چون فرشته پشت گردانید میان دو شانه اش نوشته شده بود: محمد رسول الله است و علی وصی او است. پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسید: از چه وقت این جمله میان دو شانه تو نوشته شده؟ عرض کرد: از ۲۲,۰۰۰ سال پیش از خلقت حضرت آدم»^۱ و «خدای عزوجل چون نسل آدم علیه السلام را از پشتش بیرون آورد، نخستین کسی که خداوند در باره پیغمبری آدم از میان سایر پیغمبران از او بیعت گرفت محمد ابن عبدالله صلی الله علیه و آله بود»^۲.

۱ - اصول کافی، کتاب الحجة، باب مولدالزهره فاطمه.

۲ - همانجا، باب مولدالنبی.

و از امام جعفر صادق روایت شد که: «خسدا ارواح رسول الله و ماذریه او را در عرش خود از گلی که در خزانه داشت صورتگری کرد و نور خویش را بر آن جاری ساخت و پس ارواح شیعیان را در گلی از قسمت سفلی خزانه و پایین تر از گل ما جای داد و هیچکس را جز انبیاء از خلقت ایشان بهره ای نداد. از این رو ما آدمی شدیم و همه مردم دیگر خرمگسانی که بسوی دوزخ میروند»^۱.

بت تراشان بزرگوار به همین حد معجزه آفرینی برای کسی که خودش هرگونه قدرت معجزه آوری خویش را نفی کرده بود اکتفا نکردند، بلکه در آن بخش از جهان اسلام که به تشیع مربوط می‌شد خصیصه دیگری را - که این بار نیز خود او صریحاً منکر آن شده بود و قرآن هم در آیاتی متعدد بر این انکار تأکید نهاده بود - برای او قائل شدند، و آن اصل «معصومیت» بود، و تازه این معصومیت را تنها شامل او ندانستند، بلکه آنرا به دختر او و به همسر و فرزندان این دختر و فرزندان فرزندان آنها تا ده پشت تعمیم دادند تا سرانجام سر از «۱۴ معصوم» درآوردند.

اساسی ترین خصایص معصومیت، یکی عدم امکان ارتکاب گناه و دیگری علم مطلق بر گذشته و آینده است، و در این هر دو مورد، حکم آیات قرآنی در مورد محمد چنین بود:

«بدانان بگو که من مالک سود و زیان خویش نیستم مگر در آنچه خدا برای من خواسته باشد. اگر از غیب آگاه بودم برای خودم هم جلب خیر و هم دفع شر می‌کردم، ولی من جز پیام آوری از جانب حق برای هشدار دادن بدانان که اهل ایمانند نیستم» (اعراف، ۱۸۸)؛ «پیروزی درخشانی را نصیب تو کردیم تا خداوند گناهان گذشته و آینده ات را بر تو ببخشد و به راه راست هدایتت فرماید» (فتح، ۱ و ۲)، و «نزدیک بود از جاده امانت منحرف شوی و به ما نسبت ناروا دهی، و اگر ترا بر ایمانت استوار نکرده بودیم پس مینهادی و اندکی به جانب مشرکان میرفتی. در اینصورت عنایت ما را از دست

۱ - اصول کافی، کتاب الحجة، باب خلق الابدان الانمه و ارواحهم.

میدادی و به عذاب دنیا و آخرت دچار میشدی» (اسرا، ۷۴ و ۷۵)؛ و: «آیا سینه ات را برای وحی نگشودیم و بار گناہانی را که بر دوشت سنگینی میکرد از تو برداشتیم؟» (انشراح، ۱ و ۲)؛ «اگر رسول ما گفته هایی را به دروغ به ما نسبت میداد، دست راستش را میگرفتیم و شاهرگش را میبریدیم» (حاقه، ۴۴-۴۶)؛ و: «ای رسول، شکیبا باش و بدان که وعده خدا حق است. از گناہان خود استغفار کن و خدایت را روز و شب تسبیح گوی» (غافر، ۵۵).

به ارزیابی محققان، این اصل «عصمت» در جهان تشیع مانند بسیاری از دیگر ویژگی های آیین شیعه ریشه در ایران زرتشتی و در «فره ایزدی» پادشاهان ایران دارد، که بطور ارثی از یک شاه به شاه بعدی منتقل میشد، و بررسی های جامعی را در این باره در «ایران در دوران ساسانیان» Arthur Christensen محقق دانمارکی، «جنبه مقدس پادشاهی در ایران باستان» Pio Filippini-Ronconi خاورشناس معاصر ایتالیایی و نیز در سخنرانی Goldziher در نخستین انجمن بین المللی اسلام شناسان در باره تأثیرات آئین مزدا در اسلام میتوان یافت. بنا بدین اصل، پادشاهان ایران که از اهورامزدا نیرو میگرفتند بهنگام قبول مسئولیت پادشاهی از فره ایزدی برخوردار میشدند که آنها را از رفتن به راه خطا و از امکان گناه کردن باز میداشت و تا آنزمان که این فره شامل آنان بود گزند بدیشان نمیرسید، ولی با انحراف بنیادی از انجام این وظیفه مقدس فره از او گرفته میشد، چنانکه از خسرو پرویز گرفته شد.

چکیده ای از ارزیابی مبسوط گلدتسیهر در بساره بازتاب این اصل در معتقدات شیعه را از زبان خود او چنین میتوان شنید:

«شیعیان اصل نور الهی یا فروغ ازلی را به تمام امامان گسترش دادند. این نور الهی از زمان خلقت آدم صورتی پیگیر از یک فرزند برگزیده آدم به فرزند دیگری که از طرف آفریدگار برگزیده شده بود منتقل میشد. این نور در عده ای از پیامبران منعکس شد و سرانجام به عبدالمطلب جد محمد منتقل گردید. پس از وی نور السهی به دو قسمت شد: بخشی از آن در عبدالله، پدر محمد، منعکس شد که